

فصلی از کتاب «فضایل بلخ»

در کتابخانه ملی پاریس کتاب مهمی بنام «فضایل بلخ» موجود است که آنرا شیخ الاسلام سفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داؤد واعظ در سال (۶۱۰هـ) بزبان قازی نوشته بود.

این متن عربی بسال (۶۷۶هـ) از طرف شخصی که نام او معلوم نیست بزبان پارسی ترجمه گردید، و نسخه پارسی آن بنام فخرالدین ابوبکر عبدالله بن ابی الفرید اهداء شد، که این کتاب نیز مانند سایر کتب خطسی شرق در کتب خانه مغرب زمین موجود و به جهت آن مردم دانش دوست، از آسیب روزگار محفوظ ماند، ولی در بعضی نسخاتی از آن برداشته نشد و به چاپ نرسید. این کتاب مال خالص علمی مانست، و بایستی مؤسسات علمی کابل آنرا فراهم نکنند، و طبع و احضار آنرا مانند سایر کتب نفیس تاریخی و جیبیه ذمت خود بدانند، اگرچه تاکنون درین گونه موارد کاری را نکرده ایم، بایستی بعد ازین از ذخایر علمی خود قانع نمیشیم.

یکی از شرق شناسان فرنگی، شفر Ch. chdfer در جلد اول پرشن کرسنومانی، دو فصل این کتاب را بسال ۱۸۸۳ع در پاریس چاپ کرد، و منتهی برتبع کنندگان کتب نهاد.

وقتی که این فصول را میخوانیم، میدانیم که در حدود (۶۰۰هـ) در بین مردم راجع به شهر بلخ چه روایات و داستانهای موجود بود، و این شهر زیبای اوستا در لف روایات بعد از اسلام چه موقعی بخود گرفته بود؟ علی ای حال این فصل که نمونه انسای فضایل بلخ است، با چگونگی روایات آن، قابل استفاده است و بایستی در آن مجله تاریخی حفظ شود، که اینک ذیلا نقل میکنم:

«روایت کرده میشود از عبدالله عمر رضی الله عنهما: انه قال بسا لمشرق

مدینه یسقال لہا بلخ، وھی مدینة الجبارین و المتکبر بن (۱) وھی
ثانیة مدائن الدنیا، لم یکن قبلہا مدینة الامدینة بناها آدم علیہ السلام
بارض الہندیقال لہا اوق و الثانیة مدینة بلخ بناها قابیل قاتل ہابیل و لولا
قبرہ فی میدان یقال لہا میدان کشتاسب، لانہم العذاب و قبلا ولیکن بدفع اللہ
البلاء من تلک المدینة بذاک القبر، معنی چنان باشد: کہ در نسا حیت مشرق
شہر بست کہ آنرا بلخ میخوانند ووی شہر جباران و متکبرانست ووی شہر
دوم شہرہای دنیاست و پیش از وی شہری نبوده است مگر شہر آدم علیہ السلام
کہ آنرا بنا کرده است در زمین ہند و نام آن شہر او قست (۲) و شہر بلخ
بنا کردہ قابیلست کشندہ ہابیل و مرقد و مشہد ہابیل در موضعی است کہ آنرا
میدان کشتاسب میخوانند کہ اگر نہ شرف و بزرگی آن تربت یا کستی
صاعۃ عذاب دیرست کہ نازل گشتی ولیکن خدا بتعالی عذابرا ازان شہر
ببر کہ آن روضہ بزرگ دفع میگرداند. ابو اسحاق مستملی رحمة اللہ
میرماید: روای بود کہ آن تکبر و تجبر در زمان جاهلیت بوده باشد.

و در بعضی روایات چنان منقولست: کہ بانئین شہر تبع بوده است کہ
عالم تبع او بوده و قومی گویند: کہ مملکت از قوم عا دینا کرده است.
و با میان بنا کردہ عادت و بعضی گفته اند کہ ملک فارس کشتاسب بنا کرده است
و چنین نقل کنند: کہ چون کشتاسب بہل مرو رسید ملائک تعالی و تقدس پیغامبری
بوی فرستاد نام او ایوب علیہ السلام و گفت: برو شہر بلخ را بنا کن! کشتاسب
در حال عنان بگردانید بسوی بلخ و بی توقف روی باین مهم آورد و بالشکر
بہیج جا مقام نکرد تا بدین زمین رسیدند و فرمان پیغامبر حق جل جلالہ
را قیام نمودند و بقتال و کارزار کفار بایستاد تا منہزم گردشان و شہر ترمذ
را بنا کرد و لشکری نصب کرد تا آن موضع را محافظہ کنند و تمام ترمذ

(۱) مدینة الجبارین ترجمہ شہر کیان است، در فرهنگہای دورہ اسلامی کی را بہ جبار
معنی کرده اند، کجا با دو کجا نشان بمعنی جبروت از زمین ریشہ است (ایران کودہ)
(۲) اوق - اوك، از جملہ کورشانزدہ گمانہ سیستان است (تاریخ سیستان) کہ بقول
اصطخری (ص ۲۵۰) بین بست و غزنہ واقع بود، اوق ہم ضبط شدہ.

در قدیم آواره بوده و الله اعلم . روایت : که آب راه گفته باشند بکثرت استعمال چنین متغیر گشته باشد زیرا که آن شهر همیشه ممر و معبر بوده است و کشتاسب از آن بسگذشت و بلخ را بنا کرد و جاهاس حکیم اختیار بنا کرد و هر حکیمی جوئی اختیار کردند و با هر امیری حکیمی بود هر یکی دیهی بنا کردند . جاهاس گفت : که این شهر را بر بنای سال بنیاد نهاده شد سالی دوازده ماه است و ماهی سی روز این شهر بر این وضعیت و انبوهی این شهر بمشایبتی رسید که يك گز مساحت بسد درم میخریدند از بلاد هند و سند و چین و ماچین بار دروی گشادند و باقی عمر کشتاسب از این شهر بجای دیگر نرفت و هم در این خاک بخاک رفت و در میدان دفن کردند و این گورستان در میدانست که او را سر نل میخوانند و معروفست و بر روایت حسن بصری رحمه الله است که یوب صابر صلوات الله علیه در همین میدانست .

منقولست با سائید درست که خلیل صلوات الله علیه بشهر بلخ رسیده بوده است و هو ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : مر ابراهيم خليل الله صلوات الرحمن عليه ببليخ حتى سار بالاسبريس (١) و هي ميدان مد يمتها فقال للملك الذي كان معه وهو ملك الموكل بالارض واسمه صلصائل (٢) اخري صرصر بائيل ما هذه البقعة ؟ فقال يبلخ خليل الله قال نزلنا فانها بجمع مباركة يكون فيها قبر نبى فنزل ابراهيم عليه السلام من جفا حبه وقت صلوة الفجر و صلى ركعتين فلما سلم القفت الى بليخ و قال : اللهم اعزز وفي رواية اعزز انهارها و اشجارها و بارك عليها و اكثر فقهاها . معنى چنین باشد : که سيد عالم عليه السلام میفرماید : که ابراهيم خليل صلوات الله علیه بر شهر بلخ میگذشت بموضعى رسید که آنرا اسبريس میخوانند و میدان آن شهر است با فرشته که با او بود و آن فرشته موکل زمین بود و نام آن فرشته صلصائل است و در بعضی روایات

(١) نقت این حدیث محل تامل است، و شاید از روی قواعد مقرر این فن بصحت نرسد کلمه اسبريس درین روایت کلمه قدیم آریانی است بمعنی میدان اسپ دوانی .
 (٢) صلصائل یا صرصر بائیل بجای اسفندار مذکوریم یارسی ملک مؤکل زمین است که از صلصال بمعنی گداز، و لاحق (بئیل) ساخته شده، مانند جبرائیل و میکائیل و غیر آن، که بانام فرشتگان می آمد (ایران کوده)

صربائیل گفت: این چه جای است؟ فرشته گفت: یا خلیل الله فرود آی
 که این بقعه مبارکست و دروی پیغامبری مدفونست. ابراهیم علیه السلام از پر
 آن فرشته فرود آمد در وقت نماز با اعداد و دور کعت نماز با مداد بگذارد
 و چون سلام نماز گفت بسوی بلخ التفات نمود و بدعا مشغول شد و چنین گفت:
 بارخدا یا! جو یهای این شهر را پر آب دار و درختان وی را با میوه های
 پر بار دار و بر فقها و علمای این شهر برکت کن!
 و با سائید منقول است: از عبدالله عمر رضی الله عنهما: که مهتر صلی الله علیه
 و آله وسلم فرمود که: یظهر بخراسان بلخ تل یقل لها تل و شتاسب علیها
 قبر نبی یحشر معه من هذه الامة سبعون الف شهید معنی چنانست: که در این
 زمین خراسان در شهر بلخ تلی است که تل و شتاسب خوانند و بران روضه
 پیغامبریست: که در روز محشر از این امت با وی هفتاد هزار شهید جمع شوند.
 و از رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرویست: که بر تل کشتاسب ایوب صابر
 صلوات الله علیه آسوده است، و بهر دروازه هفتاد هزار فرشته است، که استغفار
 و تکبیر و تحمید و تهلیل میگویند، و ثواب آنرا باهل بلخ می بخشند.
 و حماد میگوید: بر ابو بکر حبیب میگذشتم. مرا گفت: یا خرا سانی!
 بیا تا ترا مرده دهم، بخدمت او شتافتیم، فرمود: که ایوب صابر علیه السلام
 از اهل شهر بلخ است. و از حماد چنین نقل است ^{که در شهر بلخ پیغامبری}
 مدفونست، و بسبب مرقد او بلاها از آن شهر مدفوع است. و از متوکل بن حمران
 چنین روایت کردند: که در دیهی از دیهای بلخ که نام آن دیه باتست، قربت
 پیغامبریست. و همچنین منقولست، که مشهد ابولغامه بن عدوی در دیه باتست
 دفن بهاسنه تسع وثمانین. و از افاضل مشاهد مشهوره و مواضع مذکور
 معموره است، و از آن مواضع یکی گورستان میدانست، که سر تل میخوانندش
 و این تل و شتاسب است، و در کتب فارسیان کشتاسب بکاف نویسند. و از
 عمر بن هارون روایت کرده اند، که فرموده است: که بطلب علم از بلخ
 بیرون آمدم، و در کشتی نشستم، و بجانب بصره میزفتم تا رسیدم، بموضع
 که در آنجا جزیره بود، و جمعی آنجا وطن داشتند. مردی از آن جمع از من

برسید: که از کدام شهر میائی؟ گفتم: از شهر بلخ! گفت: میدان را
 میدانی؟ گفتم: نه. مادرم در این سفر همراه بود. گفت: بلی میدانم.
 آن مرد گفت: حق تعالی را پیغامبر است مدفون بین التلین و از مقابل
 بن سلیمان منقولست: که بدست مبارک خود بدان دوتل اشارت کرد. که
 آنجا تربت ابوب است علیه السلام و از حسن بصری رحمة الله چنین روایت
 کرده اند. که گفته است: که ایوب صابر در شهر است که نام این شهر
 بلخ است در موضعی که آنرا میدان میخوانند آسوده است. و چنین گویند
 که ایوب صابر و گشتامب هر دو در میدان آسوده اند و از مساجد مشهور
 مسجد مقبر است و چنین گویند: که در آن مسجد تربت پیغامبر است و مؤمنان
 بن حمران در مسجد عبدالعزیز مقبرای نشستی و گفتی: در این مسجد خاک
 پیغامبر است و من تبرک بجوای روی میکنم. و از ابو مطیع نقل کرده اند
 که وی گفته است: آن تربت نور بر مناره است. و کثیر بن زیاد رحمة الله
 میگوید: در مسجد دوست گرا نیستی (؟) بدشتک مرقد پیغامبر است.
 و من در بعضی اوقات نور میدیدم که از آن زاویه ساطع میشد. یعنی از زیر
 مناره. و سعید بن عنبسه رحمة الله میفرمود: که در بلخ مقام کردن دوست
 دارم که مجاوری مشکک است. (ابن ابی عمیر) که در کتب خود
 این بود فضل مختصری از فضایل بلخ، که بهمت شفر مستشرق بدست ما رسیده
 و اگر روایات آن هم مستند و مؤثق نباشد، باز هم میتوان را جمع ببرخی
 از اسمای اماکن و عنعناتی که راجع ببلخ موجود بود، از آن استفاده تی کرد.
 مخفی نماند: که بنابر روایات کتب زردشتی و پهلوی بلخ پسا بتخت
 گشتاسپ کیانی بود. و زردشت معاصر جاماسب نیز اندرین شهر بزرگسا اقامت
 داشت. و همدرین شهر بن (۷۷) سالگی در آتشکده نوش آذر بدست یکنفر نورانی
 نور برافرو کرد. کشته شده بود. و لابد که هزار وی هم در بلخ باشد.
 اگر وقتی در بلخ حفریات اساسی بعمل آید، شاید برخی از حقایق بدست افتد
 و اندازه صحت اینگونه روایات نیز روشن شود. چون نسخه «فضایل بلخ»
 رایا دیده و تدقیق نشده، بنابراین اکنون را جمع بدرجه اعتبار این کتاب
 چیزی نمی توان گفت. شهر نو کابل ۲۸ عقرب ۱۳۲۹ عبدالحی حبیبی